

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

م. رضا ملکشا

۲۹ می ۲۰۲۰

ریشه ها و نتایج یک دهه جنبش دانشجویان المان غربی

درماندگی سیاسی افتراق گرانی سایه وار، درماندگی فرصت طلبی را تکمیل می کند، بی آنکه چشم اندازی انقلابی عرضه کرده باشد. در سیاست عملی، افتراقیون با فرصت طلبان به ویژه سانتریست ها هر بار، در مبارزه علیه مارکسیسم متحد می شوند. /لنون تروتسکی

غلیان های انقلابی نیمه دوم دهه شصت که بخش عظیمی از آن را جوانان و یا به بیانی بهتر، روشنفکر _ کارگران تشکیل می دادند، دوران جدیدی از مبارزه طبقاتی را شکل داد. این مبارزات آشکارگر دو بحران اساسی در دو اردوگاه متخاصم، یعنی پرولتاریا و بورژوازی بود. نیروی های محرکه این سلسله جنبش ها در تمام اروپا و همچنین ایالات متحده آمریکا تداخلات و جنگ امپریالیستی ایالات متحده علیه طبقه کارگر ویتنام، رکود اقتصادی، رشد نرخ تورم، بیکاری، پائین آمدن سطح متوسط دستمزد (که هم پا با تورم افزایش نیافته بود)، اقتدار گرانی دولت و در نهایت انقلاب فرهنگی در چین بود.

اما مسأله تنها به پایه های صرف معیشتی و اقتصادی محدود نبود. «دموکراسی» همان گوساله زرینی که اروپا آن را سالها بر دوش حمل می کرد، اکنون آنچنان در این دوران بحرانی استحاله یافته بود که جوابگوی مطالبات جوانان نبود. بورژوازی اروپا با جنبشی مواجه شد که نماینگر بحران ساختاری و عدم کارآمدی در محقق ساختن ابتدائی ترین خواسته های توده ئی بود. این امر، بالطبع نتیجه ای احتراز ناپذیر به دنبال داشت و آن نیز بحران ایدئولوژیک بورژوازی بود. کمونیسم، در چنین سطحی از تضاد طبقاتی و بحران ایدئولوژیک هیأت حاکم می توانست در هیأتی موسی گون گوساله مقدس بورژوازی و همچنین وجه تولیدی که آن را به وجود آورده است را با خاک یکسان کرده و ساز و کار نوینی را جایگزین کند. اما، همان گونه که سیر جنبش از لحظه آغاز تا واپسین دقایقی که در آن روحیه انقلابی جاری بود مشخص ساخت، این امر به دلیل بحران رهبری انقلابی و سبک کار حاکم بر پراتیک جنبش به وقوع نپیوست.

در برهه هائی از تاریخ که بحران اقتصادی و بحران ایدئولوژیک بورژوائی با هم قرین می گردند، اتحادیه گرانی، فعالیت های رفرمیستی و سندیکائی و همچنین چانه زنی های معمول صنفی به حاشیه رانده می شود. بنیاد های قانونی

در عمل حق اعمال اراده خود را از دست می دهند چرا که طبقه کارگر دریافته است که قوانین حاکم بر حوزه های مختلف جامعه بسته بر اراده دولت بورژوازی قابل تنظیم نیست. چرا که بورژوازی هرگز نمی تواند از وجه تولیدی که حیات بخش اوست گسست کرده و وجه تولیدی از لحاظ کیفی متفاوت را برقرار سازد. انتخاب ها و ارجحیت های بورژوازی در حوزه سیاست گذاری بر امور مختلف جامعه را پیشاپیش این وجه تولیدی تعیین می کند و نه اراده و خواست مثنی بورژوا. از همین رو نیز اعتراضات در قالبی دیگر، یعنی در کسوت فعالیت های مخفی و همچنین اعتراضات و شورش های گسترده و سلسله اعتصابات رخ می نمایند. اگرچه جنبش در چنین سطحی دال بر پیشروی نیروهای اجتماعی و به تبع عقب نشینی دولت است اما جنبش می تواند در عین جوشش دچار سکون درونی گردد. سکونی که آن را از تغییر کیفی بازداشته و در سطح شورش باقی گذارد. در چنین شرایطی است که پیشروی انقلابی سرکوب و همچنین امتیازات و دستاورد های آن درون عملکرد سیستم ادغام خواهد شد.

اعتراضات دانشجویی می ۶۸ در فرانسه شاید مشهور ترین این نسخ اعتراضات و شورش ها در دهه ۶۰ باشد که برای چندین ماه قدرت بورژوازی فرانسه را به نبرد فراخواند و تأثیرات فراوانی بر آگاهی طبقاتی توده مردم داشت. اعتراضات دانشجویان آلمان غربی نمونه ای دیگر از این دست اعتراضات است. نمونه ای که اگرچه همچون اعتراضات فرانسه جنبه سراسری نیافت و همچون می ۶۸ قادر نبود تا بدنه پرولتاریا را به خویش متصل کند اما پس لرزه های آن برای بیش از یک دهه فضای سیاسی آلمان غربی را ملتهب نگه داشت. پیش از پرداختن به سیر فراشد جنبش جوانان آلمان غربی ضروری است که اشاره ای به ریشه های بحران سرمایه داری در آلمان غربی یعنی همان جایی که در طول سال های جنگ سرد توسط بلوک امپریالیستی بهشت خلق آلمان تصویر می گشت، داشته باشیم.

پس از جنگ جهانی دوم و تقسیم آلمان میان سه کشور پیروز جنگ^۱، گوئی از میان خاکستر های جنگ جهانی، جنگ دیگری داشت شعله ور می گشت. امپریالیسم آمریکا پیشروی نیروهای اتحاد جماهیر شوروی تا قلب اروپا را خطری جدی قلمداد می کرد. خطری که می توانست در دراز مدت تمامی منافع امپریالیسم را در اروپا به مخاطره اندازد. این امر بدان معنا بود که تخریب خلاقانه ای که جنگ امپریالیستی در پی داشت نمی توانست سود آنچنانی برای امپریالیسم آمریکا که خود تماماً از این جنگ مصون مانده بود در بر داشته باشد. و از همین رو امپریالیسم آمریکا با همراه کردن انگلستان با خود طرح هائی متعارض با سیاست های توافق شده در کنفرانس کریمه و پوتسدام را در دستور کار خود قرار داد. حال از منظر قدرت های امپریالیستی، تقسیم آلمان نه در جهت جلوگیری از رشد دوباره فاشیسم بلکه در جهت تضعیف نقش اتحاد جماهیر شوروی در اروپا بود. این شکل از تقسیم می بایست نیروی کار و توان صنعتی بازمانده آلمان را بسیج می کرد تا بخش عظیمی از اروپا از نظر اقتصادی، مالی و فرهنگی تحت نفوذ ایالات متحده قرار گیرد.

طرح مارشال، پیش از آن که در قامت طرحی امپریالیستی در کنگره هشتم ایالات متحده به تصویب برسد در دستور کار بلوک امپریالیستی قرار گرفته بود. تورم بالا ارزش پول آلمان را در سال های پس از جنگ آنچنان کاهش داده بود که بازار به صورت تهاتری و کالائی فعال بود. اعمال سیاست های ریاضتی که پس از جنگ جهانی توسط قدرت های پیروز جنگ بر خلق آلمان تحمیل گشت اوضاع وخیمی را به خصوص در آلمان غربی رقم زده بود.^۲ سال ۱۹۴۷ لوئیگ ار هارد که به عنوان وزیر اقتصاد منصوب گشته بود. با پشتیبانی کمک های انگلستان و ایالات متحده سیاست کنترل قیمت ها را آغاز و نرخ مالیات را به ۳۳ درصد کاهش داد. در ۱۷ جون ۱۹۴۸ طرح اصلاحات پولی کلید خورد. از آن پس «مارک آلمان» در مناطق تحت کنترل بلوک غرب جایگزین «مارک رایش» شد. با این اصلاحات پولی دولت آلمان غربی توانست عرضه و گردش پول را کم کرده و تورم را کاهش دهد. با کاهش مالیات و همچنین برداشته شدن کنترل های پولی بخش های خصوصی احیاء گردیدند. پس از یک دوران بحرانی، خرده بورژوازی

المان دگر بار داشت قوام می یافت. در کنار آن، ارگانهای اداری نسبتاً مستقلی شکل گرفت. خاستگاه بخش گسترده ای از جوانانی که سال ها بعد به ضد سیاست های امپریالیستی برخاستند از همین اقشار طبقه کارگر بودند.

رشد صوری و مقطعی المان غربی بسیاری از مردم ساکن در بخش شرقی المان را بر آن داشت تا به آن جا مهاجرت کنند. در نتیجه این امر مقدار قابل توجهی ارز و همچنین نیروی کار از المان شرقی خارج می شد و بالطبع بحران موجود را دامن می زد. واکنش بوروکراسی ستالینیستی به این پدیده می توانست آغازگر جنگ باشد. ۲۴ جون ۱۹۴۸ شوروی تمام راه های ورودی و خروجی اعم از زمینی و آبی را بست و مسدود کرد. تجهیزات آبرسانی و برق بخش غربی برلین را محاصره کرد. مساحتی قریب به ۴۸۰ کیلومتر از اراضی تحت سیطره قدرت های غربی تحت اشغال بوروکراسی شوروی قرار گرفت. از این تاریخ تا اواخر سپتمبر ۱۹۴۹ نیازمندی و ملزومات مردم ساکن در این مناطق به واسطه نیرو های هوایی امپریالیسم تأمین می شد. ضد تاکتیک بوروکراسی نه تنها مانع مهاجرت های گسترده به بخش غربی نشد^۲، بلکه سیمای امپریالیسم امریکا و همچنین دولت مطبوع وی در المان غربی را نزد هر دو بخش المان موجه ساخت و مبدل به ابزار تبلیغات هژمونیک آنان شد. اما این رویداد از لحاظی دیگر نیز قابل توجه بوده و بر جریان مطالبات اعتراضات دانشجویی دهه شصت و هفتاد المان نیز تا حد بسیاری تأثیر گذار بود.

در خلال کمک رسانی هوایی ایالات متحده، در ۴ اپریل ۱۹۴۹ سازمان آتلانتیک شمالی بنیان نهاده شد. پس از چند ماه از تشکیل این سازمان تحولی بزرگ در حال تکوین در المان غربی بود. تحولی که دانشجویان معترض سال ها بعد به درستی آن را «شبح فاشیسم» نامیدند و یکی از اهداف جنبش خویش را فراری دادن این شبح از جاهائی که در آن لانه کرده است اعلام کردند. شاید برای حامیان و تئوری پردازان لیبرال دموکراتی که سالها با تکیه بر دموکراسی غربی توتالیاریسم شوروی را نقد کرده و آن را با فاشیسم همسنگ می کردند جالب توجه باشد که از همان اواخر دهه چهل پروژه به خدمت گیری دوباره سران نازی و افرادی که پیشینه فعالیت در ارگان های مختلف رایش سوم را داشتند در المان غربی آغاز گشت.^۳ طبیعی است که این اقدام در تعارض بنیادین با پروژه «نازی زدائی» و قرارداد سه جانبه پوتسدام قرار داشت. اما برای امپریالیسم، تجدید بنای بورژوازی المان و قوام گرفتن آن از اهمیت بیشتری برخوردار بود. برای نشان دادن حجم نفوذ نازیست های سابق تنها به چند مورد اکتفاء خواهیم کرد.

آدولف هایزینگر رئیس ستاد مرکزی هیتلر که نام او در دوران پسا جنگ در لیست جنایتکاران جنگی قرار گرفته بود به سمت فرماندهی لشکر، بازرس کل و رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح المان(ارگانی که در عمل جهت تقویت ناتو تشکیل شده بود) منصوب شد. فردریش روگه، دریا سالاری که از هیتلر نشان لیاقت دریافت کرده بود نیز در هیأت رهبری سازمان آتلانتیک جای گرفت. هانس اشپایدل تدارکچی حمله به فرانسه فرماندهی نیروهای زمینی ناتو را در اروپای مرکزی بر عهده گرفت. خود لودویگ ارهارد وزیر اقتصاد جمهوری فدرال المان، رئیس دانشکده مطالعات صنعتی نازی بود. هانس کریستوفر زیبوم وزیر حمل و نقل، فرماندهی یکی از واحد های اس اس را بر عهده داشت. در سال ۱۹۵۷، شمار جنرال های سابقاً نازیست که در ارتش فدرال مستقر شده بودند ۳۸ نفر و در سال ۱۹۶۰ این تعداد به ۱۶۰ رسید. در اواسط سال ۱۹۶۱ سیزده تن از وزرای جمهوری فدرال^۴ سابقه عضویت در انجمن سهامداران صنایع سنگین در دوران رایش سوم را داشتند. سیر رو به رشد قبضه سمت های مهم دولتی توسط نازی ها در دهه شصت و حرکت به سوی باز تولید همان استیلای شبه فاشیستی دولت بر نهاد های آکادمیک و مدنی از عمده دلایل اعتراضات جوانان دانشجو بود.

با آغاز دهه شصت، بحران سیاسی دولت بورژوائی آغاز گشته و میان جناح های هیأت حاکم شکاف هائی اساسی ایجاد کرد. این شکاف ها تا آنجا پیش رفت که دو تن از سران پر نفوذ المان غربی یعنی ارهارد و آدانر از صحنه قدرت

سیاسی خارج شدند. درون دولت گرایشاتی مبنی بر نزدیک شدن به شوروی شکل می گیرد. (گرایشاتی که البته به سرعت سرکوب شده و منزوی می گردند) هستی اجتماعی دولت های رفاه کینزی در سراسر اروپا با جنگ رابطه ای تنگاتنگ داشت. این فرماسیون اقتصادی به رغم آن که شعار کار و رفاه برای همگان را سر می داد اما کماکان سیاست سود آوری و انباشت را به صورتی تمرکز یافته پیش می برد.



سنت مبارزاتی دانشجویان المانی با وجود اعجاب های بسیار در بطن خود، امتداد یافته ترین جنبش دانشجویی علیه بورژوازی در سراسر اروپا بود. جنبشی که همچون سایر کشور های اروپا تماماً منطق مبارزات پست مدرنیستی را حتی پس از فروپاشی دیوار برلین نپذیرفت و با شناخت نسبی ماهیت سرمایه داری در ساحتی جهانی در تلاش بود تا خط رادیکال مقابله با آن باشد.

در اواسط دهه ۶۰ میزان رشد بارآوری تولید در اثر کاهش سرمایه گذاری در المان غربی دچار افت شدیدی شد. توده گسترده ای از کارگران بیکار می شوند تا جایی که تعداد بیکاران در المان غربی به هفتصد هزار نفر می رسد. یکی از دلایل عمده این امر، رشد سریع صنعت المان غربی بود. رقابت کاپیتالیستی همواره بورژوازی را وا می دارد تا با ارتقای ابزار تولید در عین بالا بردن سرعت تولید، سطح متوسط هزینه ها را نیز کاهش دهد. در فراشد منطقی این عمل، بورژوازی قصد دارد تا ابزار صنعتی مدرن را جایگزین نیروی کار کارگر کند یعنی به تعبیری، کار مرده را جایگزین کار مولد و زنده سازد. تجربه های تاریخی تا به امروز نا ممکن بودن این امر را به اثبات رسانده اند. بورژوازی با این عمل نه تنها میزان سود را افزایش نداده، بلکه با سقوط میزان سود مواجه گردیده است. این میزان از کاهش سود بورژوازی را در دهه ۶۰ ناچار به کاهش سرمایه گذاری کرد. این سیر نزولی شاخص های اقتصادی نتیجه ضروری و اجتناب ناپذیر دولت های کینزی بود. اما طبیعی است که حتی در چنین دورانی سرمایه داری به صورتی خود به خودی منهدم نمی گردد. بلکه می تواند در خلاء وجود جنبش های سازمان یافته و سرمایه ستیز به حیات خود ادامه دهد. دولت های رفاه که ساخته دوران پساجنگ بودند و می بایست در سیر تکوینی یک جنگ داخلی به دولت های کارگری مبدل می گشتند در طی تجدید ساختار کاپیتالیستی به نئولیبرالیسم گرویدند و انکشاف مبارزه طبقاتی را در خود برای سالها مسدود ساختند.



رودی دوتچکه رهبر جنبش دانشجویی المان غربی

نقطه آغاز اعتراضات دانشجویی به اوایل سال ۱۹۶۷ باز می گردد. دانشجویان با تحریم کلاس های درس اعتراض خود را به سیاست های اقتدار گرایانه دولت در حوزه آموزشی و تصویب قانون وضعیت «فوق العاده» که در نتیجه آن

فعالیت های جوانان به شدت در فضائی امنیتی و بورکراتیزه مورد پیگیری قرار می‌گرفت، اعلام داشتند. دانشجویان طرح دولت را که با عنوان مبارزه با «اپوزیسیون نئو نازی درون پارلمانی» بزک شده بود، برای توده مردم افشاء کرده و اعلام داشتند که تنها اراده و حقوق بدیهی توده ها در این میان سلاخی خواهد گردید. سازماندهی عمده این اعتراضات توسط تشکل «انجمن دانشجویان سوسیالیست» تحقق پذیرفت. آنان همچنین با سازمان دادن دوره‌ای از اعتراضات و تحصن ها در برلین و فرانکفورت خشم خود را نسبت به اقدامات تجاوز گرایانه امپریالیسم امریکا در ویتنام نشان دادند. نقطه اوج این اعتراضات را می توان در راه پیمائی گسترده ای که به مناسبت عید پاک در برلین برگزار شد، دانست. صد ها تن از دانشجویان با پلاکارد هائی که بر آن شعار «عشق بساز نه جنگ» نقش بسته بود به خیابان های برلین ریختند.

در اواخر ماه مه و در روز های آغاز ماه خون، سفر شاه ایران به المان اعتراضات دانشجویی را وارد فاز جدیدی کرد. دانشجویان المانی محمد رضا پهلوی را نماد «تمام مفاسد سرمایه داری جهانی و غارت امپریالیستی» دانسته و وی را نه فقط استثمارگر طبقه کارگر ایران، بلکه ژاندارم منطقه و عامل اصلی سرکوب های انقلابی در خاورمیانه می دانستند.¹ با ورود شاه ایران به خاک المان در ۲۷ مه، دانشجویان در شهرهای هامبورگ، بن، برلین غربی، فرانکفورت، آخن، برانشوایک، ماربورگ، فرایبورگ و چندین شهر دیگر به خیابان ها ریخته و با نیرو های سرکوبی که در حالت آماده باش قرار گرفته بودند وارد زد و خورد فزینگی شدند. به گزارش روزنامه های رسمی در این دوره از سفر ده روزه شاه ایران بیش از ده هزار نیروی امنیتی در خیابان ها تجهیز گشته بودند.

در آستانه سفر محمد رضا پهلوی به مونیخ، پولیس آن شهر بیش از ۳۰۰ دانشجو که ۱۰۷ تن از آنان را دانشجویان ایرانی فعال در کنفدراسیون تشکیل می دادند، طی نامه ای احضار کرد. نهاد های سرکوب دولت بورژوائی قصد داشتند تا با ایجاد افتراق دانشجویان کنفدراسیون و سوسیالیست ها را به هر نحو از فضای شهر و دانشگاه دور نگه دارد تا عملاً جنبش بدون سر بماند. همچنین با ورود پهلوی دوم و همسرش به مونیخ عمده مسیر های منتهی به مسیر عبور آنان مسدود گشته، و وسایل نقلیه عمومی نظیر تراموا ها از کار بازایستاد. با این وجود جمعی ۲۰۰ هزار نفری در مونیخ گرد آمدند تا حضور شاه ایران در المان را محکوم کنند.

با وجود این، لرزه اصلی برای دولت المان در راه بود. دوم جون خیابان های برلین به عرصه نبردی تمام عیار مبدل گشت. شب پیش از حضور شاه در برلین دانشجویان با اشغال دانشگاه برلین در سالون های دانشگاه ماندند تا فردای آن روز به صورت هر چه یکپارچه تر به اعتراض علیه حمایت های المان غربی از دولت ایران بپردازند. دانشجویان در ۲ جون با شعار ((شاه را علیه ملت مسلح نکنید)) به نقش برلین غربی جهت حمایت اقتصادی و نظامی از دولت ایران اعتراض کردند. درگیری ها میان نیروهای امنیتی و دانشجویان در مناطق مختلف شهر هر دم بیشتر به خشونت می گرائید. با کشته شدن بنو اونه زروگ، دورانی از درگیری های خشونت آمیز و تخریب های آنارشستی جایگزین اجتماعات با مطالبات و خواست های مشخص شد. عدم وجود رهبری انقلابی جنبش المان غربی را تا اواخر دهه ۷۰ به اوانتوریسم و افتراق گرائی سوق داد. جنبش دانشجویان المانی همچون سایر کشور های اروپائی به جنبشی جانشین-گرایانه مبدل گشت که در خود تناقضات بسیاری را حمل می کرد.

با آغاز سال ۱۹۶۸ فضای رادیکالیزه المان دانشجویان را بر آن می داشت تا به دنبال آلترناتیوی مشخص باشند. آنان توهمات رفرمیستی را به دور انداخته و با درک سرشت طبقاتی دولت به لزوم مقابله در برابر قهر دولتی تأکید ورزیدند. اما مسأله اساسی آن است که چه جریانی در پس پراتیک مشخص دانشجویان قرار داشت؟ سالهای پسا جنگ جهانی به ظاهر، دوران درخود فرو رفتگی و دمورالیزه شدن طبقه کارگر المان و همچنین اروپا بود. این امر بسیاری از جریان

ها و نظریه پردازان مارکسیست را بر آن داشت تا در حوزه سوژه انقلابی دست به تجدید نظر بزنند و یا نیروی فعال کننده پرولتاریا را در خارج از بدنه طبقه کارگر جست و جو کنند. گرایشات پابلونیستی، مائونیستی و جناح های متفاوت گرایشات شبه آنارشیستی که از دهه ۵۰ سوار بر جنبش های اجتماعی سراسر جهان شده بودند حال داشتند در اروپا جا خوش می کردند. تئوری حاکم بر مشی این گرایشات عمدتاً مبتنی بر نادیده انگاشتن طبقه کارگر و انفعال آن بود. در نتیجه، سوژه انقلابی می بایست در جایی جست و جو شود که هنوز به این انفعال ملوث نشده است. این سوژه می بایست به مثابه موتوری کوچک و با قهر انقلابی علیه ساختار های دولتی، موتور های بزرگ را تهییج کرده و به راه اندازد و یا حتی نقش آن را بازی کند. چنین تحلیلی، پیش از هر چیز درکی مثله شده از نقش پرولتاریا در فرایند انقلاب دارد. چرا که نه گستردگی کمی و جمعیتی پرولتاریاست که آن را به گورکن بورژوازی، بلکه نقش آن در روابط تولیدی و جایگاه تاریخی آن در جهت نیل به آگاهی طبقاتی پرولتری است که این وظیفه را به او محول ساخته است. بالطبع در میان جریان های غالب اعتراضات المان چنین سنخ دیدگاهی در اقلیت قرار می گرفت.

انقلاب فرهنگی چین و بوروکراسی حاکم بر کمینترن دو عامل مهم دیگری هستند که نقشی تعیین کننده در نتایج و سرانجام اعتراضات المان و سایر کشور های اروپایی داشتند. کمینترن که با استقرار بوروکراسی ستالینیستی تماماً رو به اضمحلال و همچنین انحلال رفت، در همان سال های دهه بیست و سی نه تنها تأثیری بر انکشاف و پیروزی مبارزات طبقاتی نداشت بلکه با سیاست های ائتلاف طبقاتی و جبهه خلقی، انقلاب چین، انقلاب اسپانیا، جنبش پرولتاریای ایتالیا، المان و ایالات متحده را از حرکت رو به رشد باز داشت و نقشی تماماً ترمیدوریک در آنان ایفاء کرد. بدیهی است که بوروکراسی در دهه ۶۰ نیز توان رهبری توده ها و همچنین دانشجویان معترض را نداشت. چرا که از طرفی سیاست هایش در اروپای شرقی توسط همین معترضان مورد نقد قرار گرفته بود و از جانب دیگر، بوروکراسی موجودیت خویش را در گرو محدود ماندن سطح این مبارزات می دانست. عامل سومی نیز در کار بود. گرایش عمده دانشجویان به مائونیسم و تضاد اساسی که میان جمهوری خلق چین و اتحاد جماهیر شوروی وجود داشت از دیگر عوامل بی اعتمادی و عدم گرایش جوانان به سمت بلوک شرق و مشخصاً شوروی بود. با این تعبیر، انقلاب فرهنگی چین شاید عاملی پر رنگ تر باشد. چرا که هم پا با جنبش های موجود در اروپا فعال بود و مهم تر از همه آن که نقش عمده این انقلاب فرهنگی بر دوش دانشجویان چینی بود. این اعمال اراده و اتوریته ای که از جانب بخشی از جناح هیأت حاکم چین جهت استیلا بر جناح رقیب به صورت مقطعی به جوانان داده شد، روشنفکر_کارگران اروپایی را نیز بر آن داشت که نقش ویژه ای برای دانشجویان قائل شوند. فارغ از آن که تفاوت های شرایط خود را با دورانی که جمهوری خلق چین در آن قرار داشت، بسنجند.



تدارک انقلاب فرهنگی چین که در سپتامبر ۱۹۶۵ توسط جناح مائویستی حزب علیه جناح میانه رو ها و تکنوکرات ها شکل گرفت، رفته رفته شالوده ایدئولوژیکش را میان جوانان گسترده. در سال ۱۹۶۶ بسیج گسترده جوانان توسط کادر های وابسته به جناح مائویستی جهت تبلیغات و تدارک اعتراض علیه لیوشائوچی آغاز گشت. در اواسط همان سال توده ای گسترده از جوانان (فارغ از جایگاه طبقاتی شان) گروهک های گارد سرخ تحت حمایت ارتش را تشکیل دادند که وظیفه عاجلشان تبلیغات و مبارزه همه جانبه علیه جناح «خروشچیفیست های چینی» یعنی جناح میانه رو ها بود. با تضعیف این بخش از بوروکراسی و تثبیت قدرت دوباره جناح مائو، خود صدر مائو جهت انحلال کمیته های به وجود آمده حکم صادر کرد و تلاش نمود تا ضرباهنگ فعالیت آنان را کند. جنگ ایدئولوژیک و درون جناحی که مائو آغاز کرده بود کم کم داشت بوروکراسی را در کلیت خویش نفی می کرد و افق های دیگری از مبارزه جهت بهبود وضعیت کارگران، دهقانان و همچنین دموکراسی کارگری را ترسیم می نمود.^۷

دانشجویان المانی نیز همچون بسیاری از همتایان فرانسوی شان مسیری را در پیش گرفتند که تماماً ناسازگار با جوامع صنعتی اروپائی بود. آن بدیو همچون طیف گسترده ای از گرایشات خلقی و شبه آنارشستی پس از گذشت سالها از شکست اعتراضات دهه شصت به تأثیر بازدارنده ایدئولوژی های خلقی و مائوسیتی در این سنخ جنبش ها واقف نیست. چرا که اذعان می دارد: ((انقلاب فرهنگی، دست کم در فاصله ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۶ در سراسر جهان و به ویژه در اروپا مرجعی ثابت و سرزنده برای فعالیت مبارزان بوده است. این انقلاب بخشی از تاریخ سیاسی ما و مبنای هستی جریان مائویسم است. یگانه ابداع سیاسی راستین در دهه ۶۰ و ۷۰))^۸

این «مرجع ثابت و سرزنده» که ظاهراً «یگانه ابداع سیاسی راستین» چند دهه پیش بوده، برای قریب به دو دهه مبارزات طبقاتی کارگران را به شورش های سازماندهی نشده و شبه تروریستی تقلیل داد و نه تنها هیچ نقشی جهت ارتقای آگاهی سیاسی کارگران ایفا نکرد بلکه آنان را واداشت تا بیشتر در پوسته برنامه های بوروکراتیک اتحادیه نی فرو روند. گرایشات نام برده می کوشیدند تا این صورت بندی را ارائه دهند که حزب طبقه کارگر دوران خود را سپری کرده است. آنان از رهگذر تجربه اتحاد شوروی به این نتیجه می رسیدند که انضباط آهنین لنینیستی به دلیل روی آوردن به تمرکز گرائی منسوخ شده و در این اعتراضات جایی ندارد. بدین ترتیب در شرایطی که به زعم این گروه ها پرولتاریا پتانسیل و توان سیاسی جهت سمت و سو دادن به جنبش را دارا نیست. شعار «زنده باد انقلاب دموکراتیک خلقی» در دستور کار قرار خواهد گرفت. بلانکیسم اکنون در قرن ۲۰ سیمائی جدید به خود گرفته بود. سیمائی که نتایج به مراتب فجیع تری را نسبت با قرن ۱۹ به طبقه کارگر و همچنین انقلابیون تحمیل کرد.

در فیبروری ۱۹۶۸ تنها در برلین غربی حدود ۱۰ هزار نفر دور جدید تظاهرات را آغاز کردند. در کم تر از دو ماه سوء قصدی به جان رودی دوچکه از شاخص ترین رهبران دانشجویی المان شکل گرفت که او را بشدت مجروح کرد و سال ها بعد نیز در اثر شدت همین جراحت کشته شد. شورش همچون جون ۶۷ شدت یافت و این بار تنها برلین غربی نبود که درگیر این شورش ها گردید. بلکه جنبه سراسری یافته و تمام المان فدرال را در خود فرو برد. افتراق گرائی و عدم ارتباط با طبقه کارگر به تدریج پتانسیل تعرضی را از اعتراضات گرفت. دولت حتی یک گام از تصویب قانون وضعیت فوق العاده کوتاه نیامد و با سببیت صفوف تظاهر کنندگان را به عقب راند.

آنچه به عنوان مرجع «ثابت و سرزنده» به دنیال این جنبش ها تا به امروز نیز بر جای مانده است. نئولیبرالیسم، اندیشه های پست مدرنیستی و اختیارگرایانه در نگرش به سبک زندگی و فرد گرائی است. در خلاء سازماندهی، جنبش خلقی مطالباتی را پیش می برد که به هیچ طریق به مسائل کانونی جنبش متصل نمی شد. تغییر و دگرگونی در روابط جنسی و مسئله آزادی های بدون قید فردی را می توان در زمره این مطالبات نام برد. پیتر سولینگ، تاریخ نگار لیبرال

دموکرات، با بلاهتی خاص منشا اعتراضات دانشجویی المان را به راک اند رول، قرص های ضد بارداری و مسائل اخلاقی و فلسفی تقلیل می دهد. اما برای اشاره به بخش های انحرافی اعتراضات دانشجویی شاید بد نباشد که گوشه چشمی به مؤلفه های وی نیز داشته باشیم. در طول تاریخ اعتراضات این انحرافات بخشی از جنبش را تشکیل داده و حتی مطالبات طبقاتی و سیاسی جنبش را نیز به نقد می کشیدند. برای نمونه، دیتر گونزلمان بنیان گذار یکی از پر تعداد ترین این تشکل ها که با هدف سکس آزاد شکل یافته بود در ۱۹۶۷ اظهار داشت: ((به ما چه ارتباطی دارد که در وینتام چه رخ می دهد. مشکل اصلی ما ارگاسم است.)) برخی دیگر از این دست تشکلات شعار «هر کس دوبار با کسی بخوابد محافظه کار است» را در اعتراضات خود سر می دادند.

اعتراضات در المان غربی هیچ گاه همچون سایر کشور های اروپایی در همان دهه شصت تماماً سرکوب نشد و بخش هایی از معترضان در اشکالی دیگر به مبارزه علیه وضع موجود ادامه دادند. لنین در جزوه چه باید کرد به دو انحراف اساسی که در طول دوران جنبش های خود به خودی و همچنین سپری شدن آن ها شکل می یابند اشاره کرده و آن ها را به نقد می کشد. نخست: خرده کاری اقتصادی و نفی اکونومیستی ساختار و دوم: فعالیت های جانشین گرایانه آنارشیستی و تروریستی. در دوران سرکوب نیرو های اعتراضی در المان غربی هر دوی این گرایشات به وجود آمده و بخشی از صفوف دانشجویان معترض را نیز به خود جذب کرد. برخی از آنان در فقدان یک حزب انقلابی به احزاب سوسیال دموکرات و حتی لیبرال پیوستند و سال ها بعد با بالا گرفتن بحران ائومی حزب سبز را بنیان گذاشتند. حزبی که با درکی اکولوژیستی از وضعیت سیاسی تلاش داشت تا به زعم خود «جهان را جایی بهتر کند.» و برخی دیگر روی به مشی چریکی و مسلحانه آوردند. اعلام موجودیت این دست از گروه ها به همان سال ۱۹۶۸ باز می گردد. در شهر فرانکفورت دو فروشگاه بزرگ زنجیره ئی در آتش سوختند. دو تن از آتش افروز ها با نام های آندره آس بادر و گودرون انزلین این اقدام را واکنشی به استفاده بمب های ناپالم توسط ایالات متحده در وینتام اعلام داشتند. در طول دوران دستگیری و پیش از انتقال این دو به زندان هر دوی آن ها موفق شدند تا فرار کرده و زندگی زیر زمینی را پیش بگیرند. پس از چندی با ارتباط با دسته دیگری از جوانان رادیکال به سرکردگی ماینهوف، فراکسیون ارتس سرخ^۴ را بنا نهادند و به دولت اعلان جنگ کردند. در این اعلان جنگ پیشاپیش می توان اعلان استیصال این گروه را شنید. اقلیتی که باقی مانده از جنبش دانشجویی سرکوب شده بود قصد داشت تا به سیاقی پوچیستی دولت را ساقط کند. تصور سر حدت مضحک بودن این اعلان جنگ برای هیأت حاکمه که جنبش های دامنه دار و توده ئی دانشجویان را سرکوب کرده بود چندان سخت نیست. اقدامات این تشکل تا ۱۹۷۲ به اقداماتی آوانتوریستی نظیر آتش زدن بانک ها، ترور نیرو های امنیتی و بمب گذاری در ساختمان های پولیس و تهدید نمایندگان مجلس محدود می شد. سرانجام در سال ۱۹۷۲ سه تن از مهم ترین اعضای این سازمان یعنی بادر، انزلین و ماینهوف دستگیر شدند و رهبری تشکیلات فراکسیون ضربه سختی خورد.

به دنبال این واقعه، فراکسیون ارتس سرخ وارد دورانی رخوت آمیز شد. درست سر بزنگاه بحران اقتصادی دهه ۷۰ که قیمت نفت به دنبال تحریم اروپا و امریکا توسط عربستان به شدت افزایش پیدا کرده بود. تعداد بیکاران به ۱/۵ میلیون نفر می رسید. بدهی دولت به بانک ها افزایش یافت و متعاقباً دولت با کمبود بودجه مواجه شد. اتحادیه های کارگری اعتصاب سراسری سازمان دادند و خواهان افزایش دستمزد ها شدند. این خواست معیشتی پایه دولت ویلی برانت را که در هرم قدرت تکیه گاهی محکم نداشت متزلزل تر از پیش کرد. موتور های کوچکی که بنا بود پرولتاریا را روشن کنند در این دوران حساس هیچ نقشی ایفاء نکردند. تحرکات آنان برای قریب به چهار سال به تعویق افتاد. هنوز کابینه دولت جدید، یعنی دولت هلموت اشمیت کار خود را آغاز نکرده بودند که موجی از ترور ها در سراسر المان غربی با ترور

دادستان کل در اپریل ۱۹۷۷ آغاز شد. چند ماه بعد رئیس بانک درسدن در خانه اش ترور شد. و تنها چند هفته بعد از این واقعه گروهی از فراکسیون ارتش سرخ هانس مارتین شلایر، رئیس اتحادیه کارفرمایان المان را ربودند و در طول این اقدام سه تن از محافظان و راننده وی را به قتل رساندند. این سلسله اقدامات به دولت اجازه داد تا حمله ای همه جانبه نه تنها علیه فراکسیون بلکه علیه تمام نهاد ها و تشکل های کارگری را تدارک ببیند. فراکسیون ارتش سرخ در طول سه دهه و مشخصاً در دهه هفتاد «با سوء استفاده از نقاط ضعف و عدم سازماندهی توده ها، کوچک شمردن دستاورد های آنان و بزرگ نمائی شکست هایشان به حیات خود ادمه داد»^۱ و سرانجام در ۱۹۹۸ انحلال خود را اعلام کرد. سبک کار شبه آنارشیستی این تشکل به صورت اخص و سایر دسته جات مسلح در ساحت جهانی، طبقه کارگر را از درک نقش خویش عاجز می گذاشت و سوژگی این طبقه را در ذهن توده مردم کم رنگ می کرد. به بیانی، «سازندگان تاریخ را تا حد تماشاچی تنزل می داد و صفوف جنبش کارگری را به روی دخالت اخلال‌گران می گشود و جنبش را ضربه پذیر می ساخت»^{۱۱}

سنت مبارزاتی دانشجویان المانی با وجود اعجاب های بسیار در بطن خود، امتداد یافته ترین جنبش دانشجویی علیه بورژوازی در سراسر اروپا بود. جنبشی که همچون سایر کشور های اروپا تماماً منطق مبارزات پست مدرنیستی را حتی پس از فروپاشی دیوار برلین نپذیرفت و با شناخت نسبی ماهیت سرمایه‌داری در ساحتی جهانی در تلاش بود تا خط رادیکال مقابله با آن باشد.

مراجعات:

۱ فرانسه بعد ها به این ائتلاف پیوست و در کنفرانس های نخست نظیر کنفرانس کریمه به تاریخ ۱۱ فیروزی ۱۹۴۵ که این سه کشور مشغول ترسیم نقشه جدید المان و همچنین تدوین سرنوشت سیاسی آن بودند حضور نداشت. فرانسه به محض پیوستن به این ائتلاف، جناح کشور های غربی را برگزید.

۲ جمله فوق داده ای صادق است که نه جهت تطهیر بوروکراسی ستالینیستی بلکه جهت نمایندن نقش مخرب امپریالیسم و زیگزاک های مداوم وی در المان غربی است. ایالات متحده در آغاز ریاست جمهوری ترومن، در صدد پیاده سازی طرح ((مورگنتاو)) بود. طرحی که در عمل تدارک دیده شده بود تا به قول طراح آن هنری مورگنتاو: ((المان را به کشوری با اقتصاد کشاورزی و دامداری مبدل کند)) امپریالیسم امریکا با حمله تمام عیار بر صنعت المان، به انتقال وسایل تولید و همچنین تکنوکرات های المانی به مرز های خود اقدام کردند. تا بدین جهت توده گسترده ای از طبقه کارگر المان به ارتش بیکاران تزریق شود.

۳ در فاصله سال های ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۱ دو میلیون و هفتصد هزار نفر که عمده آن ها را جوانانی با متوسط سن ۲۲ تا ۳۰ سال تشکل می داد از مرز های المان شرقی گریختند.

۴ چشم بستن بر افتراق های اساسی دولت های فاشیستی و کمونیستی، عدم درک فراسیون اقتصادی و اجتماعی هر دو جوامع این افراد را به این سطح از انحطاط نظری سوق می دهد. جدا از آن چنین گزاره هائی در بالاترین سطح اپورتونیسیم قصد دارند تا تمامیت خواهی، انضمام طلبی و غیر دموکراتیک بودن بوروکراسی ستالینیستی را تجسم عینی دیکتاتوری پرولتاریا نشان دهند. از دوران جنگ سرد تا کنون صد ها نویسنده، مترجم و ایدئولوگ میان مایه قصد مخدوش ساختن این مرز بندی های مشخص را داشته اند.

۵ کابینه وزیران المان غربی از ۱۸ وزیر تشکیل یافته بود.

۶ اقدامات نظری و همچنین عملی کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایران در برلین از عوامل اصلی شناخت ماهیت دولت سرمایه داری ایران توسط جنبش دانشجویی المان بود.

۷ پرداختن به انقلاب فرهنگی چین، نیرو های فعال در آن و نتایج آن بر سرنوشت طبقه کارگر و جمهوری خلق چین از حوصله این مقاله خارج است و صرفاً اشاره به جایگاه جوانان در این نبرد ایدئولوژیک و تأثیر آن بر اذهان جوانان اروپائی در طول اعتراضات دهه ۶۰ مد نظر نگارنده است.

۸ فرضیه کمونیسم/آلن بدیو/ترجمه مراد فرهاد پور و صالح نجفی

۹ R.A.F

۱۰ مارکسیسم و تروریسم/لئون تروتسکی/مسعود صابری

۱۱ همان

یادداشت:

از آنجائی که ما تعریف مشخصی از اضافه شدن پسوند "ایزم" به نام افراد داریم، صریحاً می نگاریم که نه تنها با اصطلاحات "ستالینیزم و مانو یزم" موافق نیستیم بلکه چنان ابداعاتی را ساخته نمایندگان فکری امپریالیزم جهت حمله بر کمونیزم نیز می دانیم.

اداره پورتال "افغانستان آزاد-آزاد افغانستان"